

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۶
صفحات: ۸۹-۱۱۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۱۱/۰۹

تحول در مفهوم نظم بین الملل

محمد رضا بهادر خانی* / علی اصغر محمدی دارابی**

چکیده

مفهوم نظم بین الملل در نظریات مختلف روابط بین الملل تعاریف متفاوتی را به خود گرفته است. هر کدام از این نظریات بر مبنای مفاهیم هستی شناسی و معرفت شناسی خود تعریف از نظم بین الملل را ارائه می دهند. پارادایم واقع گرایی موازنه قدرت و هژمونی را از عوامل تعیین کننده و شکل دهنده نظم بین الملل می داند؛ در حالی که پارادایم لیبرال نظم بین الملل را بر گرفته از بازار آزاد، رژیم ها، نهادها و سازمان های بین المللی می داند. مکتب انگلیسی از یک طرف بر مفاهیم واقع گرایی از قبیل جنگ، موازنه قوا و مدیریت قدرت های بزرگ در شکل دهی به نظم بین الملل تأکید می نماید و از طرف دیگر بر مفاهیمی از قبیل هنجارها و ارزش های مشترک در شکل دهی به نظم بین الملل تأکید می نماید و نظم بین الملل را یک نوع برساخته اجتماعی در بین دولت ملتها بر می شمرد. بر مبنای این تغییر و تحولات سوالی که مطرح می شود این است که تحول مفهوم نظم بین الملل بر اساس عوامل شکل دهنده و دامنه آن، چگونه بوده است؟ فرضیه این پژوهش بر این است که در تحول مفهوم نظم بین الملل عامل شکل دهنده آن علاوه بر دولت ها به سمت بازیگران دیگر نیز کشیده شده است و دامنه آن نیز از قدرتهای بزرگ به سمت دیگر دولت ها و حتی بازیگران فروملی و انسان ها کشیده شده است.

کلید واژه ها

نظم بین الملل، نظریه واقع گرایی، نواقع گرایی، لیبرالیسم و مکتب انگلیسی.

* دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

mohammadbahador66@yaoo.com

** دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مقدمه

تعاریف مختلفی از نظم بین الملل شکل گرفته است. در یک تعریف نظم بین الملل مترادف با نظام بین الملل دانسته شده است. در این تعریف نظم بین الملل به معنای مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و کنش‌ها که ویژگی بارز رفتار متقابل دولت‌هاست تعریف می‌شود. در تعریف دیگر، نظم بین الملل به معنای ترکیبات و رفتار الگومند تعریف گردیده است. این الگوها نیز مبتنی بر اصول و ساختارهایی می‌باشند که حاکی از هدفمند، ارادی و خود آگاه بودن این نوع نظم می‌باشد. نظم بین الملل بعضی از مواقع به صورت مقررات و قواعد حاکم بر مناسبات کنشگران بین المللی نیز تعریف می‌شود. ارزش‌ها و هنجارهای مشترک در کانون این تعریف از نظم بین المللی قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت که نظریه مکتب انگلیسی به خاطر تاکید بر ارزش‌ها و هنجارهای مشترک در بین دولت‌ها در این تعریف از نظم بین الملل قرار می‌گیرد. برخی از تعاریف، همکاری بین بازیگران را دارای مفهوم خاصی از نظم می‌دانند. این نوع نظم به صورت اختیاری بوده و با انتخاب خود بازیگران و برای رسیدن به اهداف و منافع مشترک شکل می‌گیرد. نظریه لیبرالیسم نیز که به امکان شکل گیری همکاری بین دولت‌ها در سطح بین المللی می‌پردازد شکل دهنده این نوع نظم می‌باشد. در یک تعریف دیگر نظم بین الملل به عنوان ترکیبی از الگو و دستیابی به هدف تلقی شده است تا از حالت صرف الگومند بودن که خاصیت مکانیکی دارد خارج گردد و وجه هدفمند بودن نیز به خود بگیرد (دهقانی، ۱۳۹۴: ۱۵۷-۱۵۶).

نظم بین الملل نیز مانند تعریف از روابط بین الملل می‌تواند به صورت مضیق و موسع تعریف گردد. گستره تعریف از نظم بین الملل به سرشت و نوع بازیگران آن مربوط می‌شود. اگر ما دولت‌ها را تنها بازیگران بین المللی بدانیم که نظام بین الملل را شکل می‌دهند در آن صورت نظم نیز به صورت بین المللی و بین دولت‌ها تعریف می‌شود. اما اگر به غیر از دولت‌ها بازیگران غیر دولتی که نظام جهانی را شکل می‌دهند را نیز جزو بازیگران به حساب آوریم، نظم نیز ماهیت جهانی پیدا می‌کند و علاوه بر دولت‌ها، گروه‌های اجتماعی، اقوام و تمدن‌های مختلف را نیز در بر می‌گیرد.

در یک تعریفی، نظم به معنای الگوی پایداری از ترتیبات اجتماعی می‌باشد که واجد هر دو بعد ساختاری و کارکردی است. بعد ساختاری آن به معنای چگونگی آرایش یافتن امور و سرشت روابطی است که میان اجزای تشکیل دهنده کل وجود دارد. این همان بعدی است که

اگوستین قدیس (۳۵۴-۴۳۰ میلادی) از آن با عبارت «حسن ترتیب اجزای متفاوت به نحوی که هر یک در مناسب‌ترین جایگاه قرار گرفته باشد» یاد می‌کرد. بعد کارکردی نیز ناظر بر هدف ترتیبات است. به عنوان مثال یک دولت به دنبال تأمین اهداف آزادی فردی، آزادی جمعی، تمرکز زدایی و یا تمرکز در روند تصمیم‌گیری باشد.

وقتی اجزای تشکیل‌دهنده در جایگاه درخور خود آرایش گیرند و هدف مورد نظر را برآورده سازند گفته می‌شود که کل نظم درستی را دارد. با تکرار یک الگو در گذر زمان، نظم‌ها قانون‌مندی‌های ساختاری و اهدافی کارکردی به وجود می‌آورند که تعامل اجتماعی را واجد میزان معینی از ثبات و شاید حتی پیش‌بینی‌پذیری می‌سازند. از این جهت نظم نقطه مقابل هرج و مرج و بی‌نظمی است.

در روابط بین‌الملل نظم چیزی متفاوت از صلح و ثبات می‌باشد. صلح به معنای نظام خاصی از ترتیبات اجتماعی می‌باشد که احتمال وقوع جنگ را منتفی می‌سازد. همچنین نظم متفاوت با ثبات است. چون نظم هم می‌تواند با ثبات باشد که در این صورت الگوها تا حد زیادی بی‌تغییر باقی می‌مانند و هم می‌تواند بی‌ثبات باشد که در این حالت الگوها دستخوش ناپایداری و آشوب هستند.

در بررسی روابط بین‌الملل نظم را اغلب در برابر عدالت قرار می‌دهند. عدالت الگوی خاصی از ترتیبات اجتماعی است که اصول انصاف بر آن حاکم است. نظم و عدالت بر این مبنا صرفاً ترتیبات اجتماعی نمی‌باشند؛ بلکه ارزش‌ها و آرمان‌هایی هستند که به دنبال نهادینه کردن آن‌ها می‌باشند. در اینجا چند سؤال پیش می‌آید که آیا باید یکی را بر دیگری ترجیح داد؟ آیا می‌توان میان آن‌ها موازنه برقرار کرد؟ آیا آن‌ها ارزش‌های اجتماعی همسازی هستند؟ دو فرض در خصوص رابطه بین نظم و عدالت وجود دارد. فرض نخست این است که نظم پیش شرط برقراری عدالت و دیگر هدف‌های اجتماعی است. فرض دوم این است که جستجوی عدالت در روابط بین‌الملل می‌تواند نظم بین‌المللی را از ریشه برهم زند. اندرز رومی‌ها که می‌گفتند باید عدالت را متحقق ساخت حتی اگر جهان هم بر باد رود نشانگر همین فرض است. در اینجا یک سری پرسش‌های هنجاری در خصوص نظم مطرح می‌شود، از جمله اینکه: چه کسی از نظم خاصی که برقرار است سود می‌برد؟ آیا نظم موجود با ارزش‌های اخلاقی و سیاسی مورد حمایت جامعه سیاسی سازگار است؟ آیا نظم حاکم به شکلی ناعادلانه ضعیفان و آسیب‌پذیران را کنار می‌گذارد؟

در دوران گذشته، توجه به نظم بین‌المللی بیشتر از جنبه منفی آن بود و اساس آن را حصول اطمینان از این موضوع تشکیل می‌داد که چنین نظمی هیچ خطری را پدید نمی‌آورد. با توجه به اینکه در حال حاضر سطوح بالایی از یکپارچگی و وابستگی متقابل بین کشورها وجود دارد، امروزه این علاقه جنبه مثبت نیز پیدا کرده و این در حالی است که نظم بین‌المللی در مقایسه با گذشته منبع مهم‌تری برای تأمین مصالح اجتماعی محسوب می‌شود. نظم بین‌المللی می‌تواند ارائه دهنده اطلاعات، منابع اقتصادی، حقوق بشر، مداخله، دسترسی به جنبش‌های اجتماعی جهانی و سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی باشد و شرایط لازم را برای استفاده از محصولات فرهنگی فراهم آورد. بسیاری از این محصولات شاید مزاحم و متجاوز تلقی شوند، اما این امکان نیز وجود دارد که دولت‌ها یا مردم در سراسر جهان مشتاق آن‌ها باشند و این محصولات برای آن‌ها مفید باشد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۱۳۸۶).

چرا نظم اهمیت دارد؟

در اینجا به بررسی دیدگاه‌های ماکیاوولی، هابز و گروسیوس در خصوص ضرورت اهمیت نظم (داخلی و بین‌المللی) پرداخته می‌شود.

مدت‌هاست که نظم از دل مشغولی‌های اصلی تاریخ اندیشه سیاسی بوده است. از دوران یونان باستان تا کنون تمام حاکمان به دنبال دور نگه داشتن هرج و مرج و بی‌نظمی بوده‌اند و همواره به دنبال تدوین قانون اساسی برای رسیدن به نظم بوده‌اند.

نیکولو ماکیاوولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، دیپلمات و نویسنده بزرگ فلورانس، بخش اعظم مشهورترین کتابش شهریار (۱۵۳۲) را به فراهم ساختن شالوده‌های محکمی برای حکومت شهریار اختصاص داد. از دید ماکیاوولی بهترین حکومتی که می‌توانست نظم را برقرار کند نظام جمهوری بود که تحت حکومت قانون باشد و از طریق یک حکومت ترکیبی که حاکم، اشراف و مردم در آن نقش داشتند اداره می‌شد. مثالی را هم که مطرح می‌کند شهر رم می‌باشد که در آن هر سه جزء جامعه (حاکم، اشراف و مردم) یکدیگر را زیر نظر داشتند. ماکیاوولی این نوع نظم را پیش شرط دستیابی به خیر و مصلحت و وجود شهروندانی آزاد می‌دانست.

توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) نیز برای جلوگیری از بی‌نظمی و شکل‌گیری نظم داخلی اعتقاد به وجود یک تمرکز اقتدار قانونی و سیاسی داشت. حاکم، عالی‌ترین مرجع اقتدار سیاسی بود که حق قانون‌گذاری برای حفظ نظم اجتماعی و تأمین امنیت افراد را داشت. هابز می‌گفت

که اگر حاکم توانایی اجرای قوانین را نداشته باشد سخن گفتن از قانون و بنابراین نظم بی معناست.

بحث ماکیاولی و هابز در خصوص نظم به بعد داخلی آن محدود شد. نخستین کسی که به مسئله نظم بین الملل پرداخت هوگو گروسیوس (۱۵۸۳-۱۶۴۵) هلندی بود. او علت اصلی متزلزل بودن نظم در درون و میان دولت‌ها را در عدم خویشتن داری در کاربرد خشونت می‌دانست. گروسیوس برای جلوگیری از این وضعیت قواعدی را مربوط به جنگ مطرح کرد که بر رفتار خارجی دولت‌های برخوردار از حاکمیت اعمال گردد. امروزه نظریه مکتب انگلیسی از اندیشه‌های هوگو گروسیوس بهره مند گردیده است. مکتب انگلیسی نظم را به عنوان شرط لازم تحقق دیگر ارزش‌های انسانی می‌داند. در نبود نظم، دستیابی به اهداف فرد و جامعه به شدت محدود خواهد شد. هواداران سنت گروسیوس با خود جنگ مخالفتی نداشتند؛ در واقع آنان معترف‌اند که جنگ محدود می‌تواند ابزار مهمی برای دفاع از نظم بین الملل یا برقراری دوباره آن باشد. نکته قابل توجه این است که بر جنگ هم مانند دیگر امور اجتماعی قواعدی حاکم می‌باشد. جنگ در بستری از قواعد رخ می‌دهد که زمینه‌های انجام مشروع آن (عدالت در جنگ) و هدف مشروع آن (عادلان بودن جنگ) را مشخص می‌سازند. این مجموعه از قواعد حقوقی و اخلاقی به طور کلی به سنت جنگ عادلانه معروف است و محصول عرف و رویه‌های جا افتاده دولت‌ها است. بنابراین، نظم برای رسیدن به دیگر اهداف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ضروری می‌باشد.

آثار گروسیوس هسته سه استدلال مهم درباره نظم را فراهم ساخت که پژوهندگان بعدی روابط بین الملل از جمله هدلی بول آن‌ها را دستمایه کار خود ساختند. نخست، نظم چه داخلی و چه بین المللی اگر چه شاید به یک قانون گذار برخوردار از حاکمیت نیاز نداشته باشد، ولی به مجموعه‌ای از قواعد و مقررات نیازمند می‌باشد. بول با انکار آنچه خودش «همانند انگاری با وضعیت داخلی» می‌نامید بر خلاف هابز زمینه را برای تصور جامعه بدون حکومت، و نظم بدون ناظم مهیا ساخت. این استدلال نخست زمینه را برای تصور تشکیل جامعه‌ای از دولت‌ها فراهم شد. در واقع استدلال دوم این است که مجموعه‌ای از قواعد و نهادهای مشترک دولت‌ها را نه چندان محکم به هم پیوند می‌دهد تا جامعه بین الملل را تشکیل دهند و پای بند نظم بین الملل باشند. سومین استدلال این است که در داخل این جامعه دولت‌ها، همه حاکمان واجد

حقوق و تکالیفی هستند که باید رعایت شود. این قواعد اولیه محدودیت‌هایی را برای رفتار افراد و دولت‌ها تعیین می‌کنند و رفتار قابل قبول و غیر قابل قبول را مشخص می‌سازند.

چگونه نظم برقرار می‌ماند؟

از دید بول و واقع‌گرایان اصیل نظم، امری ساخته و پرداخته است. مسئولیت روزمره رهبران دولت‌ها و دیپلمات‌هاست که از آن حمایت و به مقتضیاتش رسیدگی کنند. از طریق دیپلماسی و تمهید توازن قدرت است که نظام بین‌الملل حفظ می‌شود و نظم برقرار می‌ماند. توازن قدرت ساز و کار بسیار مهمی است که از طریق تشکیل اتحادها، زیر نظر داشتن هشیارانه دولت‌هایی که تهدیدی به شمار می‌روند، میزان کردن دقیق قدرت با قدرت، و گه‌گاه نیز دست بردن به سلاح عمل می‌کند (دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۳۲).

کنت والتز به عنوان نظریه پرداز نو واقع‌گرایی معتقد است که در نظام بین‌الملل نوعی منطق توازن بخش وجود دارد که بر اساس آن هر جا قدرت یک دولت رو به تفوق می‌گذارد قدرت‌ها یا اتحادهای دیگری در مقابل آن تشکیل می‌شود ولی توازن قدرت نتیجه تعاملات خود جوش واحدهای سودجو است و نه چیزی تمهید شده. بنابراین اعتقاد والتز به ساز و کار خودکار توازن بخش با سنت استوار اندیشه واقع‌گرایی اصیل که بر ایجاد حساب شده نظم از دل اقتدار گریزی تاکید دارد متفاوت است. بررسی انگیزه‌های هر بازیگر واحدی مانند طرح این پرسش که آیا آن‌ها به ترتیبی رفتار می‌کنند که توازن قدرت را تقویت کنند یا نه به معنی اشتباه گرفتن ویژگی‌های نظام به جای هویت واحدهاست. به اعتقاد والتز همه آنچه باید بدانیم آن است که دولت‌ها جویای امنیت هستند و در تعقیب این هدف اساسی، رفتارشان الگوهایی پدید می‌آورد که با انواع متفاوتی از نظم سیستمی متناظر است (دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۲).

بسیاری از دیگر واقع‌گرایان به تاسی از هابز معتقدند نظم بستگی به سلسله مراتب و رهبری و به عبارتی مجری مؤثر قواعد و مقررات دارد. این اعتقاد موجب می‌شود تا آن‌ها به ثبات مبتنی به چیرگی یا اتفاق قدرت‌ها تکیه کنند. برای نمونه، اعتقاد بر این است که نظم بین‌المللی در دوران صلح بریتانیایی یا صلح آمریکایی گواهی بر این است که قواعد، رژیم‌ها نهادهای جهانی بستگی به وجود قدرت مسلط واحدی دارند که مایل باشد به صورت پایه گذار و نگهبان آن‌ها عمل کند. به همین سان، در برخی شرایط تاریخی نظم می‌تواند مانند اتفاق

اروپا که در سده نوزدهم پس از جنگ‌های ناپلئون تشکیل شد محصول ائتلاف محوری قدرت‌های بزرگ باشد که مدیریت امور بین‌الملل را بر عهده دارند.

نظریه ثبات مبتنی بر چیرگی استدلالی است که واقع‌گرایان معاصر برای تبیین نحوه سربرآوردن نظم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل مطرح ساخته‌اند. به جای برقراری توازن در برابر تهدید خارجی که رفتاری است که واقع‌گرایی در حوزه امنیت برای دولت‌ها پیش‌بینی می‌کند در حوزه تجارت و امور مالی به نفع قدرت‌های بزرگ است که به منزله رهبر چیرگی طلب ایفای نقش کنند. شالوده این استدلال را نظریه‌ای درباره رابطه میان منافع اقتصادی و تأمین ارزش‌های عمومی بین‌المللی تشکیل می‌دهد. برای برقراری شرایط گونه‌ای از نظام تجاری که قدرت و نفوذ دولت چیرگی طلب را بیشینه سازد این دولت باید بار آن نظام را به دوش کشد. این می‌تواند شامل سرمایه‌گذاری در اقتصادهای ضعیف‌تر خارجی و تأمین ثبات مالی نظام تجاری جهانی باشد که هر دو شاید با منافع کوتاه مدت دولت مورد بحث تعارض داشته باشد. از این گذشته، چنین چیزی مستلزم مجموعه پیچیده‌ای از چانه زنی دولت‌ها با هم برای متقاعد، راضی یا مجبور کردن دیگران به پیوستن به نظام یاد شده است (دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۳).

نهادگرایان لیبرال با این ادعا که دولت‌های چیرگی طلب می‌توانند به نظام ثبات ببخشند هم رأی هستند ولی تبیینی را که نو واقع‌گرایان برای این نتیجه ارائه می‌کنند قبول ندارند. دولت‌های چیرگی طلب آن اندازه که نگران برقراری نظم نهادی بهینه برای همه شرکت‌کنندگان در بازی هستند نگران چشم‌انداز دستاوردهای خویش نیستند. برای یافتن نمونه‌ای از تمهید عملی چنین راهبردی تنها کافی است به موفقیت چیرگی لیبرال دوران پس از ۱۹۴۵ نگاه کنیم. پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا فرصت را مغتنم شمرد و برخی اصول بنیادی را در دل قواعد و نهادهای بنیادی تنظیم‌کننده جامعه بین‌الملل گنجاند. از همه مهم‌تر و بر خلاف گمان واقع‌گرایان، ایالات متحده برای دست یافتن به راه حلی پایدار که به نفع تمامی دولت‌ها تمام می‌شد از دست آوردهای کوتاه مدت خود چشم پوشید. محور این راهبرد را مجموعه‌ای از نهادهای بین‌المللی مهمی تشکیل می‌داد که نه تنها اقدامات دیگر دولت‌ها بلکه اقدامات خود دولت چیره را نیز محدود می‌ساخت. نظام توافقات مالی و اقتصادی برتون وودز و اتحاد امنیتی ناتو بهترین نمونه‌هایی است که سرشت فوق‌العاده نهادینه قدرت آمریکا را در دوره پس از ۱۹۴۵ نشان می‌دهد. هواداران این نظم لیبرال مبتنی بر چیرگی با

طعنه خاطر نشان می‌سازند که این نظم چنان کامیاب بود که متحدان بیشتر نگران کنار گذاشته شدن آن بودند تا نگران سلطه‌ای که بر آن‌ها سایه افکنده بود (دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۳). بنابراین از دید نهادگرایان لیبرال، در اقتصاد سیاسی بین الملل نظم بین الملل نظم وجود ترتیبات همیارانه‌ای است که در قالب رژیم‌ها و نهادها شکل مدرن می‌یابند. چنین برداشتی با تفسیر مکتب انگلیس از نظم دمساز است. البته تفاوت‌های مهمی هم با آن دارد. نهادگرایی لیبرال بر مدل بازیگر خردمند در خصوص رفتار دولت پایه می‌گیرد. بر مبنای این منطق، نهادها با تقویت شفافیت، یک کاسه کردن اطلاعات و کاهش هزینه‌های تعامل به دولت‌ها برای همکاری به هم انگیزه می‌بخشند. بر خلاف تفسیری که مبتنی بر سودها و هزینه‌های نهادهاست مکتب انگلیسی مدعی است که بازیکنان هر بازی از آن رو از قواعد بازی پیروی می‌کنند که چنین کاری در نظرشان معنا دارد. متابعت از قواعد را نمی‌توان به تحلیل صرف سودها و هزینه‌ها فروکاست. به یقین، چنین متابعتی تحت تأثیر تحلیل سودها و هزینه‌ها نیز قرار دارد ولی عواملی که در چنین تحلیلی منظور می‌شوند شامل عوامل نامحسوسی از جمله شهرت، بازشناسی مزایای حاصل از نظم بین الملل، و درک این مسئله هم می‌شود که قواعد مورد متابعت کمک می‌کند تا نفس هویت دولت‌ها به مثابه واحدهایی برخوردار از حاکمیت شکل می‌گیرد (دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۳).

مکتب انگلیسی نه تنها تفسیری بستر نگرتر از چگونگی پا گرفتن همکاری به دست می‌دهد بلکه نگرش به مراتب فراخ‌تری هم به نهادها دارد. در حالی که نهادگرایان لیبرال نهادها را ابداعی تازه می‌دانند مکتب انگلیسی می‌گوید رویه‌هایی چون دیپلماسی، حقوق بین الملل و ائتلاف‌های قدرت‌های بزرگ از مدت‌ها پیش نقش قاطعی در مدیریت نظم بین الملل داشته‌اند. یکی از ضعف‌های این رویکرد تاریخی‌تر آن است که نظر روشنی درباره رابطه میان نظم و جامعه ارائه نمی‌کند. آیا نظم پیش شرط وجود جامعه است یا نتیجه آن؟

با همه ابهاماتی که در تفسیر مکتب انگلیسی از نظم وجود دارد. باید اعتراف کرد که نگرش آن به نهادها بر مبنای رویکرد طرح عقلایی استوار نیست. نهادها- که شاید مهم‌ترینشان حاکمیت باشد- واقعیت‌هایی اجتماعی هستند که در بیرون از همه بازیگران وجود دارند ولی تک تک بازیگران آن‌ها را درونی می‌سازند. آن‌ها اغلب بدون آن که بازیگران از رویه جاری آگاهی هوشمندانه‌ای داشته باشند "کورکورانه" باز تولید می‌شوند. یکی از ابعاد سرشت ساز نهادها نظم بین الملل است که در دست بررسی قرار دارد این است که نهادها تا چه حد تنها در

صورت وجود یک فرهنگ مشترک (یا دست کم همگرا) دوام می‌آورند(دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۴).

اندیشه ورزی درباره نظم از رویکردهای نظری هنجاری تری هم تأثیر پذیرفته است که به تحلیل انتقادی توانایی نظم حاکم برای تأمین امنیت، توسعه، مردم سالاری، صلح یا عدالت می‌پردازند. در واقع این رویکردها در معنای مرسوم این اصطلاحات و این که آن‌ها برای چه کسی تعقیب می‌شوند تردید روا داشته‌اند. در تقلا برای دستیابی به نوعی نظم جهانی که بیشتر آینه دار این هدف‌ها باشد الگوهای هویت بخش حذف و شمول برای رویکردهای ریشه نگرتری که برای مطالعه نظم وجود دارد اهمیت محوری تری یافته است. از جمله در نوشته‌های واکر و اندرو لینکلتر، توجه نویسنده روی شکل‌های حذف و بیرون گذاری متمرکز است که جزء لاینفک دولت نو به شمار می‌روند و نظمی بین‌المللی را سر پا نگه می‌دارند که مانع پیشرفت به سمت صلح جهانی عادلانه و نظم جهانی جهان میهن می‌شود(دیویتاک و دان، ۱۳۹۰: ۹۹۳).

به طور کلی می‌توان گفت که، همه نظم‌ها برندگان و بازندگان دارند یا دست کم توزیع نابرابری از بردها و باخت‌ها را به وجود می‌آورند. آیا این به آن معنی است که نظم لزوماً تبعیض آمیز است؟ هدلی بول معتقد بود که هیچ نظم خاصی عدالت را که ارزش سیاسی می‌باشد تضمین نمی‌کند. آن چه یک نظم را عادلانه می‌ساخت این بود که آیا امکان حصول ارزش‌های نظم جهانی مانند حقوق بشر، توسعه پایدار و اقتصاد جهانی منصفانه‌تر را فراهم می‌کرد یا نه. بول هم مانند بسیاری از نویسندگان تندرو امروزی اذعان داشت که نظم بین المللی اغلب از این جهت دچار کاستی بوده است. قواعد و نهادهای جامعه بین‌الملل معاصر نه تنها شرایط یک نظم جهانی عادلانه را برآورده نمی‌سازند بلکه اغلب حقوق اساسی میلیاردها تن از ساکنان جهان را انکار می‌کنند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نظم بین‌المللی همواره الگوی پایداری از حذف و بیرون گذاری اجتماعی است. همان گونه که بول معترف بود این گونه نظم‌ها احتمالاً همچنان بی ثبات و ناعادلانه خواهند بود. با توجه به تعاریفی که از نظم بین‌الملل در بالا شکل گرفت حال به بررسی دیدگاه نظریات واقع گرایی، لیبرالیسم و مکتب انگلیسی نسبت به نظم بین‌المللی پرداخته می‌شود.

۱) پارادایم واقع گرایی:

در حال حاضر، تفکر درباره نظم از جهات گوناگون مطرح می‌شود. در یک سوی طیف هنوز هم کشور محور بودن نظم و لحاظ کردن مدل‌های سنتی آن از قبیل ساختار موازنه قدرت، قطبی بودن ساختار نظام بین‌المللی و اشکال کنونی امنیت جمعی قرار می‌گیرد. در سوی دیگر طیف، طرح گسترده‌ای از نظم وجود دارد که رابطه بین ابعاد اقتصادی و سیاسی، تفکر جدید درباره امنیت، بحث درباره پیامدهای جهانی شدن، نقش حقوق بشر و تاثیر محیط زیست گرایی، استراتژی‌هایی را برای رها سازی نوع بشر در بر می‌گیرد. واضح است که در این تحلیل‌های گوناگون، برخی مفاهیم و تصورات متفاوت و تا حدودی متعارض درباره نظم وجود دارد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۸۸-۸۷).

رویکرد واقع گرایی بر تعداد بازیگران و قدرت‌های بزرگ و توزیع قابلیت‌ها میان آن‌ها متمرکز شده است. در رویکرد مزبور نظم بیشتر بر اساس ساختار عملی و امنیت در نظام بین‌الملل تعریف شده است. نظریه واقع گرایی برای رسیدن به امنیت ملی از ابزارهایی استفاده می‌نماید. یکی از ابزارهایی که نظریه واقع گرایی برای حفظ امنیت ملی از آن استفاده می‌نماید بازدارندگی می‌باشد. بازدارندگی تهدید نیروهای دشمن می‌باشد که بر اساس آن دشمن از اقدام نظامی و ناخوشایند باز داشته می‌شود. این بازدارندگی می‌تواند از طریق تهدید به تلافی (بازدارندگی به وسیله تنبیه) یا با رد اهداف نظامی دشمن (بازدارندگی انکار) به دست آید. این بازدارندگی دو طرفه می‌باشد و هر دو طرف بر مبنای اصل هزینه و فایده به دنبال باز داشتن دیگری از حمله می‌باشد. این امر در نهایت منجر به موازنه قوا می‌گردد. البته این گونه نیست که بازدارندگی همیشه مانع جنگ شود. تاریخ سرشار از نمونه‌هایی است که در آن بازدارندگی شکست خورده است و حتی در برخی مواقع دولت ضعیف‌تر بر دولت قوی‌تر حمله کرده است. مانند حمله سوریه و مصر به اسرائیل به خاطر اینکه این دو کشور به دنبال بنای مجدد نفوذ سیاسی از دست رفته خود در جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ با اسرائیل بودند. این مثال‌ها حاکی از آن است که بازدارندگی صرفاً شامل موازنه نظامی نمی‌شود. یعنی اینکه ما با تقویت صرف نیروی نظامی خود نمی‌توانیم بازدارندگی ایجاد کنیم. بازدارندگی شامل منافع نیز می‌شود. یعنی اگر منافع کشوری، اگر چه ضعیف‌تر نیز باشد، در رسیدن به هدف معینی که اهمیت بالایی دارد در این حالت بدون توجه به قدرت نظامی طرف مقابل دست به حمله می‌زند. حتی در خصوص بازدارندگی هسته‌ای نیز وضعیت به همین منوال می‌باشد. در اینجا نیز بازدارندگی

بستگی به منافعی دارد که کشورها به دنبال محافظت از آن‌ها هستند. البته بازدارندگی هسته‌ای در بین کشورهای دارنده آن از ثبات بیشتری برخوردار است. به هر حال توسعه بازدارندگی هسته‌ای تبدیل به ستون مرکزی نظم بین الملل گردیده است. کشورها به دنبال افزایش توان نظامی و هسته‌ای خود هستند تا احتمال بازدارندگی حملات دشمنان خود را بالا ببرند (3: 2015, www.nato.int).

در روابط بین الملل، مفهوم نظم بین الملل به طور کلی بر نظم بین دولت‌ها در یک نظام یا جامعه دولت‌ها دلالت دارد. در درون یک دیسپلین، مناظره بین پارادایمی بر سر نقش دولت‌ها و قدرت نظامی در شکل دهی به این نظم در سیاست جهانی در گرفت؛ و به خاطر همین مناظره، متخصصین زیادی مجذوب آن شدند و نظریاتی را ارائه دادند. با توجه به افزایش حضور بازیگران غیر دولتی و توانمندی‌های غیر نظامی در امور و فعالیت‌های سیاسی جهانی، برخی از محققین پایان نقش آفرینی دولت‌ها و قدرت نظامی را به عنوان تعیین کنندگان نظم بین الملل اعلام کرده‌اند. در اینجا بر مبنای نظریات واقع‌گرایانه توضیح داده می‌شود که علی‌رغم رشد قابل ملاحظه دیگر بازیگران غیر دولتی، در بافت جهانی معاصر نظم بین الملل هنوز بر دولت‌ها و قدرت نظامی تکیه می‌کند. بعلاوه، شیوع یک فرهنگ نظامی گری بعد از جنگ سرد، گسترش مسئولیت‌های عمل‌گرایانه دولت‌های نظامی، کامیابی‌های پی‌در پی صنعت تجارت تسلیحات و سرمایه‌گذاری‌های سیاسی-اقتصادی بنیادی به وسیله دولت‌ها در توسعه نظامی و نوآوری، همه دلالت می‌کنند که بافت جهانی معاصر بیشتر کلازویتری می‌باشد تا کانتی. در چنین حالتی نظم بین الملل به طور خیلی گسترده و ضروری بر قدرت نظامی به جای دیگر عوامل تکیه می‌نماید.

1-1) دولت‌ها و نظم بین الملل

در بین تعدد بازیگران در نظام بین الملل معاصر، با وجود تداوم ازدیاد و تکثر بازیگران غیر دولتی، نظم بین الملل در نهایت به دولت‌ها امیدوار می‌باشد. از یک طرف، دولت‌های مدرن به تنهایی نقش حیاتی و بنیادی در حفظ، اصلاح و انتقال نظم‌های سیاسی، اقتصادی و قانونی حاضر بازی می‌کنند. برخلاف پیشگویی‌های نظریه پردازان برجسته جهان‌گرا در خصوص نابودی تدریجی دولت‌ها تحت جهانی شدن بی‌سابقه، دلایل تجربی به طور مصرانه‌ای نشان دهنده محوری بودن دولت‌ها در ترسیم نظم بین الملل می‌باشد (2: 2015, Zhai).

برای نمونه، ظرفیت هژمونیک ایالات متحده در حفظ نظام جهانی تک قطبی موجود، بعلاوه چالش در حال رشد قدرت‌های نوظهور به سلطه جهانی آمریکایی کاملاً اهمیت قدرت دولت در نظم سیاسی بین الملل را منعکس کرده است. اعمال رهبری نظامی بین المللی به وسیله کشورهای برجسته از قبیل ایالات متحده و متحدین او در جنگ گسترده عراق و افغانستان، نقش قاطع دولت‌های فردی در نظم دهی سیاسی جهانی را مشخص کرد. همچنین، توانایی کشورهای بازار در حال ظهور مثل برزیل و هند در اختلال ایجاد کردن در مذاکرات تجارت جهانی دوهه به طور آشکارا وابستگی عملی نظم اقتصاد بین الملل به تصمیمات و اقدامات دولت‌ها را نشان داد. در نهایت، تأثیر بسیار گسترده بر حقوق بین الملل نیز توسط دخالت دولت روسیه در الحاق کریمه به خاک خود صورت گرفته است. این امر از طریق تفسیر از حق تعیین سرنوشت صورت گرفت و روسیه نقش مهمی را در شکل دهی به نظم قانونی بین الملل ایفا کرد. بنابراین، همان گونه که در این موارد مشخص گردید، دولت‌ها در تغییر و تداوم هنجارهای ساختاری چند بعدی و نظم‌ها در نظام بین الملل ضروری هستند، این امر نقش آن‌ها را در تعیین کنندگی نهایی نظم بین الملل نشان می‌دهد.

از طرف دیگر، بازیگران غیر دولتی معاصر جایگزین عملکرد دولت‌ها در پی ریزی کردن و از بین بردن نظم بین الملل جدید نشده‌اند. با اندکی استثنا قائل شدن، اکثر بازیگران بین دولتی، فرا ملی و فوق ملی هنوز در دوران نوپایی خود به سر می‌برند و مشروعیت آن‌ها وابسته به دولت‌های حاکم می‌باشد. تجربه موجود در سیاست جهانی حاکی از آن است که این تصویر موجود از نظم بین الملل همان چیزی است که نو واقع گرایان و رئالیست‌های نو کلاسیک به آن می‌پردازند. عرصه عمل نشان دهنده مزیت پیوسته رفتار دولت در تعیین کنندگی هنجارها و قواعد ساختاری می‌باشد. این دولت‌ها نه تنها بر نظام بین الملل سلطه دارند، بلکه بر بسیاری از بازیگران غیر دولتی در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز سلطه دارند. در ذیل مثال‌هایی آورده می‌شوند که نشان دهنده این است که ظرفیت کارگزاری دولت با توسعه و گسترش همتایان غیر دولتی خودشان از بین نرفته است. حفظ و اصلاح نظم بین الملل هنوز با توجه به تعدد بازیگران به طور عمده بر دولت‌ها تکیه می‌کند (Zhai, 2015: 3).

به طور مثال، اقتدار و کارآمدی سازمان ملل در حکمرانی جهانی و مدیریت آن بارها از طرف دولت‌های عضو مورد حمله قرار گرفته است. این امر باعث شده است که سازمان ملل نتواند دست به یک اجماع علیه دولت متجاوز بزند. از جمله ناتوانی‌های سازمان ملل در برقراری نظم

بین الملل می توان به ناتوانی در جلوگیری از حمله قدرت های غربی به عراق در سال ۲۰۰۳، ناتوانی در افزایش اعضای شورای امنیت به خاطر مقاومت آمریکا در سال ۲۰۰۵، ناتوانی در اهدای عضویت دائم شورای امنیت به هند به خاطر مخالفت چین، و عدم کفایت آن در صدور قطعنامه مؤثر در خصوص سوریه در سال ۲۰۱۲ اشاره کرد. همچنین، علی رغم ایجاد ساختاری بی سابقه نهادها و قواعد فرا ملی، در حال حاضر عملکرد مؤثر اتحادیه اروپا به مطابقت و همکاری دولت های عضو آن وابسته می باشد، این امر در دیدگاه های متفاوت کشورهای عضو اتحادیه اروپا در مدیریت بحران مالی بعد از سال ۲۰۰۸ دیده می شود. همچنین هنوز هم برای عضویت کشور جدید در کمیسیون اتحادیه اروپا احتیاج به رأی دولت ها می باشد. بعلاوه، همان گونه که ویس^۱ خاطر نشان کرده است، با توجه به همکاری های چند جانبه، اهمیت دولت ها گریز ناپذیر می باشد و تعداد واقعی شرکت های فرا ملیتی نسبتاً کم می باشد و همین تعداد کم هم از لحاظ اقتصادی وابسته به دولت ها می باشند. از اینرو، همانطور که از طریق مثال های بالا توضیح داده شد، اگرچه بازیگران غیر دولتی در حال رشد می باشند ولی نظم بین الملل معاصر در نهایت وابسته به دولت ها می باشد (Zhai, 2015: 4).

۱-۲) قدرت نظامی و نظم بین الملل

علی رغم افزایش دیگر اشکال توانمندی ها در بافت معاصر جهانی، نظم بین الملل هنوز به طور اساسی به قدرت نظامی وابسته می باشد. اگر چه توانمندی های اقتصادی و اجتماعی- فرهنگی به طور فزاینده ای در سیاست جهانی امروز با نفوذ ظاهر شده اند، اما هنوز قدرت نظامی یک نگرش کارساز می باشد که در نهایت نتایج سیاست جهانی و نظم های روابط بین الملل را تعیین می کند. در ابتدا، توانمندی غیر رقابتی قدرت نظامی در بدست آوردن بازدارندگی و تخریب، آن را یک ضرورت تعویض ناپذیر برای بقا و موفقیت دولت ها و ساختارهای نهادها و سازمان هایی که دولت ها شکل می دهند ساخته است؛ این موارد در واقع دلیل کلیدی بر اهمیت قدرت نظامی برای نظم بین الملل می باشد. تأیید عقلانی وابستگی نظامی نظم جهانی تنها محدود به واقع گرایی سنتی نمی شود. در واقع، جدای از مخالفت های پارادایمی بر سر ارتباط درون دولتی و همکاری، نو واقع گرایان، نئولیبرال ها، و مکتب انگلیسی بر اهمیت عملی توانمندی نظامی برای دولت ها در نظام یا جامعه بین الملل اذعان دارند. این پذیرش درون-پارادایمی در

^۱. Weiss

خصوص جاذبه بالای قدرت نظامی به وسیله اتفاقات تجربی، که در ذیل به آن اشاره می‌شود، نیز تأیید گردیده است.

ارتش‌هایی با مقیاس بزرگ در کشورهای آسیایی وجود دارند، تداوم مالکیت سلاح‌های هسته‌ای به وسیله قدرت‌های بزرگ، پاسخ آمریکا به حمله تروریستی یازدهم سپتامبر به شکل جنگ علیه ترور، و مداخلات تسلیحاتی غرب در عراق، یوگوسلاوی، افغانستان و لیبی همگی اهمیت بنیادی قدرت نظامی را در شکل‌دهی به نظم بین‌الملل نشان می‌دهند (Zhai, 2015:4). دوم اینکه، جدای از ظرفیت قدرت نظامی در درون خودش، نبود اشکال جایگزین قدرت برای حفظ و یا تغییر نظم بین‌الملل نیز باعث شده که نظم بین‌الملل در نهایت به توانمندی‌های نظامی تکیه نماید. مسلماً، شبیه به مورد بازیگران غیر دولتی که در بالا مورد بررسی قرار گرفت، یک چنین قدرت نظامی نیز از یک رشد ملموس در صلاحیت و سودمندی بهره مند شده است. با وجود این همان گونه که دولت‌ها سلطه خود را حفظ کردند، قدرت نظامی نیز برتری عملی خود را در بین نگرش‌های مختلف در تعیین‌کنندگی نظم بین‌الملل دارد.

۲) نظریه نوواقع گرایی و نظم بین‌الملل

نوواقع‌گرایان تأکیدشان بر دولت‌ها می‌باشد. این‌ها ساختار نظم جهانی را به موازنه قوا به عنوان ترکیبی از نیروهای مادی تقلیل می‌دهند. نوواقع‌گرایی نیروهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد و توجهی به اشکال متفاوت دولت‌ها نمی‌کند و تمایل دارد تا ارزش کمی را به نظم جهانی هنجاری و نهادی داشته باشد. یکی از تلاش‌هایی که برای گسترش نگرش واقع‌گرایی شکل گرفته است تا اینکه اقتدار هنجارها و نهادهای بین‌المللی را شامل شود، به وسیله نظریه ثبات هژمونیک می‌باشد. این نظریه دارای ساختارهای هژمونیک قدرت می‌باشد که توسط یک دولت شکل می‌گیرد. این امر منجر به توسعه رژیم‌های بین‌المللی قدرتمند می‌گردد (Cox, 1981: 139). نظریه نوواقع‌گرایی بر دو مفهوم آنارشی و ثبات هژمونیک به عنوان عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری نظم بین‌الملل تأکید دارد که در ذیل به توضیح هر کدام از این دو مفهوم پرداخته می‌شود.

۱-۲) آنارشی و نظم در سیاست جهان

معمای نظم و آنارشی در سیاست جهان ذاتی و لاینفک می‌باشد. ترکیب بی‌نظمی و سازمان قبل از آغاز نظام بین الملل وجود داشته است و در تکامل تدریجی آن مشارکت داشته است. همزیستی خشونت و روابط صلح‌آمیز در بین واحدهای سیاسی همواره پیش زمینه نظریه سازی در روابط بین الملل بوده است. آنارشی و نظم به عنوان تمرکز عمده تحقیق در سیاست بین الملل از زمان شکل گیری نظام بین الملل دولت‌ها اهمیت بالایی یافت. در اینجا هدف این است تا دیدگاه رهیافت‌های مختلف در خصوص نظم بین‌الملل در نظام بین‌الملل آنارشی مورد بررسی قرار گیرد.

نظریه روابط بین‌الملل با توجه به نقش نهادهای بین‌المللی در حفظ نظم شامل چهار رویکرد می‌گردد:

- ۱- نو واقع‌گرایان که نظم را مستقیماً به ساختار ربط می‌دهند؛
 - ۲- واقع‌گرایان که میزانی از نقش را برای نهادها در ارتقای نظم قائل هستند،
 - ۳- نئولیبرال‌ها که نقش مستقلی را برای نهادها قائل هستند؛
 - ۴- سازه‌انگاران که به طور کلی ساختار را رد می‌کنند و شکل‌گیری همکاری را خارج از فرایند اصلاح شده روابط بین‌الملل می‌دانند.
- نوواقع‌گرایان توضیح رفتار بین‌المللی را سطح سیاست بین‌الملل یا جهانی مطرح می‌کنند. کنت والتز در پاسخ به حمله جان واسکوئز به پارادایم واقع‌گرایی یک تعریف سیستمی را ارائه داد. او می‌گوید که واقع‌گرایان سنتی علت‌ها را برگرفته از سطح داخل (دولت‌ها) به خارج (نظام بین‌الملل) می‌دانند... در حالی که واقع‌گرایان جدید می‌گویند که دولت‌ها با تعاملات خودشان ساختار را شکل می‌دهند و پس از آن توسط همین ساختاری که آن را شکل داده‌اند تأثیر می‌پذیرند. نوواقع‌گرایان ساختار نظام بین‌الملل را به عنوان توزیع قدرت می‌بینند که به ندرت نسبت به نظم بین‌الملل پاسخگو می‌باشد. از منظر آن‌ها، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی نقشی را در ارتقای نظم در سطح بین‌الملل ایفا نمی‌کنند.
- مشکل نو واقع‌گرایان با مفهوم نهادها به خاطر تمایز آن‌ها بین آنارشی، به عنوان اصل نظم دهنده در روابط بین‌الملل، و سلسله مراتب، به عنوان اصل مسلط در نظام داخلی، می‌باشد.

همان گونه که هلن میلنر ۱ خاطر نشان کرده است، آنارشی نه تنها بر فقدان نظم دلالت دارد بلکه بر فقدان حکومت نیز دلالت می‌نماید. از این رو، سیاست بین‌الملل، از منظر نو واقع‌گرایی، ممکن است که مفهوم نظم داخلی را پیروی نکند. سیاست بین‌الملل به خاطر سرشت متفاوت خود یک مدل مخالف سیاست داخلی را شکل می‌دهد. واقع‌گرایی کلاسیک، به هر حال، منع کمتری را نسبت به نهادهای بین‌المللی دارند و در این زمینه با اخلاف خود تفاوت دارند. از منظر مرشایمر نهادها به طور گسترده‌ای منعکس کننده توزیع قدرت در نظام می‌باشند. به طور خلاصه، موازنه قدرت یک متغیر مستقل می‌باشد که به توضیح جنگ می‌پردازد. به طور همزمان نو واقع‌گرایان ممکن است که با سرشت، وسعت و علت‌های این نظم (نظم برگرفته از نهادها) موافق نباشند، اما باید این را مسلم فرض کنند که سیاست جهان یک کشمکش دائمی بر سر قدرت نیست و برخی از نظم‌ها را نیز به نمایش می‌گذارد.

نو واقع‌گرایان و واقع‌گرایان کلاسیک در خصوص نقش نهادها و رژیم‌های بین‌الملل با هم متفاوت می‌باشند، اما این گونه نیست که خیلی هم در تعریفشان از نهادها از همدیگر فاصله داشته باشند. مرشایمر نهادها را به عنوان یک سلسله از قواعد که مسیرهای همکاری و رقابت کشورها با هم را مشخص می‌نماید تعریف می‌کند. نهادها اشکال قابل پذیرش رفتار دولت‌ها را تجویز می‌نمایند، و انواع غیر قابل پذیرش رفتار را رد می‌نمایند. کراسنر رژیم بین‌المللی را به عنوان نظم دهنده‌ای که در آن بازیگران بین‌المللی نظامی از اصول، هنجارها، قواعد و تصمیم‌سازی‌های صریح یا ضمنی که در حول آن انتظارات بازیگران در روابط بین‌الملل به هم نزدیک می‌شود تعریف می‌نماید. جرویس رژیم‌های بین‌المللی را به عنوان اصول، قواعد و هنجارهایی در نظر می‌گیرد که ملت‌ها را در رفتارشان محدود می‌نماید. مرشایمر که بیشتر از جرویس و کراسنر نو واقع‌گراتر می‌باشد در تعاریف خود از نهادها، هنجارها را وارد نمی‌کند.

در واقع، اکثر پاسخ‌ها به حمله واسکوئز به پارادایم واقع‌گرایی نشان داد که ما نباید تمام واقع‌گرایان را در یک دسته قرار دهیم. همان طور که قبلاً در بالا خاطر نشان شد، واقع‌گرایان کلاسیک به طور کامل نقش نهادها را رد نمی‌کنند. کراسنر یک تمایز خیلی مشخصی را بین این دو نوع واقع‌گرایی ایجاد کرد: "مفهوم والتز از موازنه قدرت، که در آن دولت‌ها به وسیله فشارهای سیستمی به سمت رفتار تکراری موازنه هدایت می‌شوند، معنای رژیم را نمی‌دهد؛

درک کاپلان، که در آن تعادل احتیاج به تعهد به قواعدی دارد که به حداکثر رساننده قدرت را محدود می‌نماید.... معنای رژیم را می‌دهد.

در حالی که واقع‌گرایان، یا همان گونه که کراسنر آن‌ها را "ساختارگرایان اصلاح شده"¹ نامید، برخی از نقش‌ها را به صورت وابسته به سیاست جهان برای رژیم‌ها و نهادها قائل هستند، نئولیبرال‌ها یا کسانی که تحت تأثیر سنت گروسیوس بوده‌اند، یک قدم به جلوتر می‌روند و رژیم‌ها را به عنوان متغیرهای مستقلی می‌بینند که بر نظم و همکاری بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. نظم بین‌الملل در اروپا در طی دهه آخر قرن بیستم از رویکرد نئولیبرال حمایت کرده است. گریکو²، بر مبنای تجدید حیات جامعه اروپا به دنبال جنگ سرد، این را پذیرفت که واقع‌گرایان باید مدعی بقای نهادهای بین‌المللی علی‌رغم وجود تغییرات ساختاری باشند. تداوم نهادهای بین‌المللی در اروپا بعد از فروپاشی شوروی از نظریه نئولیبرال حمایت کرد که رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی یک تغییری را در توزیع قدرت به وجود آوردند، و به تدریج عقلانیت خودشان را احیا کردند. مرشایمر، به عنوان ارائه دهنده دکترین نو واقع‌گرایی، انتظار داشت که نهادگرایی اروپایی به دنبال پایان جنگ سرد از بین برود.

به طور طبیعی، توضیح نئولیبرال برای احیای نهادهای بین‌المللی در ادامه جنگ سرد این است که نهادها عقلانیت خودش را دارد و به طور مستقل از نظم بین‌الملل حمایت می‌نماید. مهم‌ترین مساله برای غیر واقع‌گرایان این است که پدیده نهادگرایی تا کنون در منطقه خاصی عمل کرده است و یا فقط در حوزه‌های عمل‌گرا از قبیل اقتصاد بین‌الملل وجود داشته است.

رویکرد الکساندر ونت به نهادگرایی تحت نفوذ نظریه سازه‌انگاری بوده است. سازه‌انگاری بر فرایند شکل‌گیری هویت و شکل‌گیری منافع تمرکز می‌نماید، و معتقد است که هویت‌ها مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری آنارشی و نظم بین‌الملل می‌باشد. بر خلاف نو واقع‌گرایان، نظریه پردازان انتقادی، همان طور که توسط ونت ارائه شده است، به روشنی بیان می‌کنند که ساختار نقشی در شکل‌گیری سیاست بین‌الملل ندارد و اینکه ما امروز خود را در جهان خودیار می‌بینیم، همین امر فرایند تعامل را شکل می‌دهد.... ساختار وجود ندارد.... آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند. نظم بین‌الملل در اینجا ساخته و پرداخته ارزش‌ها و هنجارهایی می‌باشد که از طریق گفتمان سازی و نظام معنایی مسلط شده‌اند. به طور مثال، اگر ارزش‌های

1. Modified Structuralists

2. Grieco

گفتمان واقع گرایی بر روابط بین الملل حاکم باشد آن گاه نظم بین الملل قدرت محور بوده و از طریق موازنه قوا نظم شکل می گیرد؛ ولی اگر گفتمان لیبرال بر روابط بین الملل حاکم باشد، در این حالت ارزش های لیبرالیسم ساختار نظام بین الملل را شکل می دهند.

۲-۱) نظم هژمونیک:

نظم هژمونیک دارای مشخصات زیر است:

الف) قدرت هژمون در نظام بین المللی در موقعیت اقتصادی برتری قرار دارد و دارای غالب منابع مادی است؛

ب) قدرت هژمون بر اساس منافع خودخواهانه اش، در پی تأمین منافع امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خودش می باشد؛

ج) با توجه به برتری هژمون در زمینه نظامی و اقتصادی نسبت به سایر دول در نظام بین المللی، به تنهایی بزرگترین قدرت در این نظام است و بنابراین نظام بین الملل بر محور قطبیت آن می باشد؛

د) قدرت هژمون به طور هدفمند، برتری قدرت خود را به منظور ثبات نظام بین المللی اعمال می کند؛

ه) اگر نظامی هژمون محور شود، عملکرد سیستم مانع از بروز آنارشی شده و ساختار سلسله مراتبی در آن شکل می گیرد.

و) قدرت هژمون در این نظم تلاش می کند اهداف خود را در ابتدا در قالب ایده ها طرح و سپس با توجه به بازخورد مثبت و منفی آن، عملیاتی سازد.

یک جانبه گرایی ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد مهمترین چالش ساختاری نظام بین الملل پساجنگ سرد می باشد. این یکجانبه گرایی، به سبب نبود توازن قوا میان قدرت های بزرگ، پیامدهایی را برای ایجاد نظم در بستر نظام بین المللی به دنبال داشت. اندیشه یک جانبه گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین المللی و جهانی، بر راه حل های یکسویه، فنی و نظامی تأکید بیشتری خواهد داشت، تا راهکارهای سیاسی همکاری جویانه و مبتنی بر چندجانبه گرایی (رضایی، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۴).

۳) مکتب لیبرالیسم:

این رویکرد نهادها و رژیم‌ها را از یک‌سو و هنجارها و ارزش‌های گوناگون را از دیگرسو در کانون توجه خود قرار داده است. ادعای اصلی این رویکرد این است که الگوهای یکپارچگی و وابستگی متقابل چنان در دوره پس از جنگ سرد تنیده شده است (البته به دلایل استراتژیک و ژئوپلیتیک) که نیروی مستقلی به دست آورده و مانع بازگشت به دوران جنگ و خودکامگی می‌شود. به دلیل اینکه مجموعه‌های پیچیده‌ای از رژیم‌ها در حکومت جهانی تدوین شده‌اند، این رژیم‌ها حتی با فروپاشی شرایط رئالیستی که باعث شکل‌گیری آن‌ها شده، جان سالم به در خواهند برد و به بقای خود ادامه خواهند داد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۱۳۸۹).

قدرت و ثروت در حال حرکت از شمال و غرب به سمت شرق و جنوب می‌باشد، و نظم قدیمی که توسط ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا سلطه یافته بود جای خود را به دولت‌های غیر غربی در حال ظهور می‌دهد. اما اگر چرخ بزرگ قدرت در حال گردش می‌باشد، چه نوع از نظم سیاسی و جهانی در حال ظهور می‌باشد؟

برخی از ناظران نگران می‌گویند که دنیا نه تنها کمتر آمریکایی به نظر می‌رسد، بلکه کمتر لیبرال هم به نظر خواهد رسید. دولت‌های قدرتمند جدید در حال ظهور می‌باشند که به دنبال اعمال ایده‌ها و دستورالعمل‌های خودشان برای نظم جهانی می‌باشند، و در اینجا ایالات متحده ضعیف این را دشوارتر می‌یابد که از سیستم قدیم دفاع نماید. نشانه‌های لیبرالیسم بین الملل گرا ° بازار آزاد و روابط قانون محور در درون سازمان‌هایی از قبیل سازمان ملل و هنجارهایی از قبیل چند جانبه گرایی محفوظ می‌گردند- باید راه را برای نظام بلوک‌های جداگانه، حوزه‌های نفوذ، شبکه‌های مرکانتلیست، و رقابت‌های منطقه‌ای فراهم نماید.

این حقیقت که دولت‌های در حال ظهور کشورهایی در حال توسعه و غیر غربی می‌باشند این روایت را که نظم لیبرال در حال کم رنگ شدن است را تقویت می‌نماید. نظم لیبرال بین الملل قدیم در غرب طراحی و ساخته شد. برزیل، چین، هند و دیگر دولت‌های تازه ظهور، فرهنگ، سیاست، و تجارب اقتصادی متفاوتی را دارند و آن‌ها دنیا را از طریق عینک ضد امپریالیستی و ضد استعمارگری می‌بینند (Ikenberry, 1980:3).

۳-۱) آینده نظم جهانی لیبرال

اخیراً، برخی ملاحظات در این خصوص وجود دارد که آینده نظم جهانی لیبرال بعد از پایان هژمونی تک بعدی ایالات متحده و با توجه به افزایش نقش قدرت‌های غیر لیبرال چه خواهد

بود؛ آیا نظم جهانی جاری بر مبنای ارزش‌های غربی، تداوم خواهد داشت یا بخشی از تاریخ عصر پس از آمریکا خواهد شد. نظم جهانی چطور در عرصه جهانی بدون توجه به وجود نیروهای غیر لیبرال عمل می‌نماید و خود را با منافع این نیروهای در حال ظهور وفق می‌دهد. قابل ذکر است که نظم جهانی لیبرال صرفاً شامل نظم هژمونیک ایالات متحده نمی‌شود. نظم لیبرال یک نظم قانون محور را ارائه می‌دهد؛ یک نظام باز که مکانیسم‌هایی را که برای ثبات و همزیستی مسالمت آمیز دولت‌ها در یک نظام آنارشی لازم است را ایجاد می‌کند. نظم جهانی لیبرال نه تنها وسایل روابط اقتصادی را و در حقیقت توسعه یکنواخت رشد قدرت‌های ظهور یافته را به وسیله قادر ساختن تمام بازیگران برای درگیر شدن در روابط اقتصادی بین الملل قانون-محور را فراهم می‌کند، بلکه مکانیسم‌هایی برای امنیت دسته جمعی، حل منازعه، رفع درگیری‌ها و اقدامات جمعی را نیز ایجاد می‌کند. بنابراین، نظم جهانی معاصر به کشورها یک دسته از قواعد بازی و مکانیسم‌هایی را ارائه می‌دهد. این قواعد می‌توانند شرایطی برای روابط بین الملل با ثبات به وسیله کاهش دادن تأثیرات منفی آنارشی بین الملل را فراهم کنند. محقق آمریکایی، جان ایکنبری^۱ سه ویژگی نظم غربی را که بسیار مهم بوده و تا کنون رخ داده است را برمی‌شمرد. اول، بر خلاف نظام‌های امپراتوری گذشته، نظم غربی بر مبنای هنجارها و قواعد غیر تبعیض آمیز و بازار باز ساخته شده‌اند. این شرایط زمینه را برای دولت‌های ظهور یافته فراهم می‌کند تا اقتصاد خود را توسعه دهند و به اهداف سیاسی خود در درون این نظم دست یابند. دوم، ویژگی ائتلاف-پایه رهبری نظم غربی بر خلاف نظم‌های گذشته، که تمایل داشتند تا به وسیله سلطه یک دولت شکل بگیرند، می‌باشد. رهبران نظم جاری غربی، بیشتر آن‌ها لیبرال دموکراسی را ترویج داده‌اند. این‌ها، متعهد به تداوم فرایند وابستگی متقابل در اقتصاد، سیاست و امنیت هستند. معمولاً انتقال قدرت به صورت بازی بین دو کشور دیده شده است؛ یعنی بین دولت تازه ظهور یافته و هژمون در حال افول، در چنین حالتی نظم به محض تغییر در موازنه قدرت سقوط خواهد کرد. اما در نظم فعلی، اجماع بزرگتر دولت‌های سرمایه دار دموکراتیک موازنه را طبق میل نظم تغییر می‌دهد. سوم، نظم بعد جنگ به طور غیر معمول و وسیعی نظام نهادها و قواعد را تأیید می‌کند. این نظم از نظم‌های قبلی بازتر و قانون محورتر می‌باشد.

1. John Ikenberry

عامل کلیدی در ثبات و کارآمدی نظم جهانی غربی در عصر پسا-آمریکایی همراهی کردن و پذیرفتن بازیگران جدید می‌باشد. علی‌رغم وجود درگیری بین ایالات متحده و قدرت‌های در حال ظهور، هیچکدام از این قدرت‌ها به دنبال این نیستند تا نظم جهانی لیبرال را از بین ببرند. آن‌ها فقط به دنبال گسترش جایگاه خود در درون این نظام می‌باشند تا از طریق آن بتوانند مشارکت خود را در نهادهای بین المللی افزایش دهند تا از آن طریق مشارکتشان در فرایند تصمیم‌سازی جهانی گسترش یابد. به عنوان مثال، اگر ما به کشور چین، که به اعتقاد برخی به عنوان اصلی‌ترین رقیب ایالات متحده در قرن بیست و یکم است، نگاه کنیم متوجه می‌شویم که پیشرفت آن به وجود نظام باز و لیبرال بستگی دارد. چین، بیش از هر کشور دیگری به جهان باز نیاز دارد؛ جهانی که بتواند در آن مواد خام تهیه نماید و پس از آن بتواند تولیدات خود را به فروش برساند. وجود نظم جهانی باز و قانون-محور به طور حیاتی برای پیشرفت چین مهم می‌باشد (Ivaneishvili, 2015: 1-3).

منبع دیگر انعطاف‌پذیری نظم جهانی حاضر طبیعت آن در قادر ساختن دولت‌های قوی نه تنها به عنوان بخشی از نظام بلکه به عنوان تصمیم‌گیران آن نیز می‌باشد. ظهور دولت‌های قدرتمند جدید در عرصه بین الملل خود را در قالب گروه ۲۰ که تمام قدرت‌های بزرگ جهان را دور هم جمع کرده است نشان داده است. می‌توان گفت که هر چه قدر که یک کشوری قدرتمند می‌شود، مزیت‌های بیشتری در چانه زنی و تصمیم‌سازی‌های مهم را به دست می‌آورد که آن را نگه دارنده اصلی نظام می‌سازد.

نکته مهمی که در خصوص نظم بین الملل لیبرال وجود دارد این است که اگر چه ایالات متحده بنیان‌گذار آن بوده است؛ ولی این به معنای آن نیست که با افول هژمونی ایالات متحده این نظم نیز از بین برود. چون تمام قدرت‌های نو ظهور برای پیشرفت خود احتیاج به قواعد و نهادهای این نظم بین الملل دارند. دولت‌های نوظهور می‌خواهند تا قدرت نوظهور خود را اقتدار بیشتری ببخشند و یک شکل دیگری به نهادها و قواعد بین الملل لیبرال بدهند تا با منافع آن‌ها نیز منطبق باشد. دولت‌های تنزل یافته نیز از طرف دیگر، از قدرت از دست رفته خود و جایگاه آینده امنیتی خود می‌هراسند. آینده نظم جهانی نیز در دستان قدرت مند ترین دولت امروزی می‌باشد. همان گونه که توضیح داده شد، قدرت‌های نو ظهور در صدد واژگون کردن نظم لیبرال نیستند بلکه تنها می‌خواهند برای توسعه حق خود در درون این نظم بجنگند. این‌ها به طور ویژه به شورای امنیت سازمان ملل که اجازه عضویت آن‌ها را نمی‌دهد انتقاد می‌کنند. اگر ایالات

متحدہ سہم بیشتری را به این کشورها برای حضور در تصمیم سازی‌های بین‌المللی بدهد، آن گاه نظم بین‌الملل در آینده کمتر تهدید می‌گردد.

مراقبت ایالات متحده از نظم لیبرال به این معنی است که مراقب جایگاه و نظم خود در درون نظام بین‌الملل نیز می‌باشد. اگر ایالات متحده نمی‌خواهد تا از جایگاه موجود نظم بین‌الملل به بازیگران جدید امتیازی بدهد، در این حالت هم نظم لیبرال و هم نقش آمریکا و نفوذش در روابط بین‌الملل احتمال زیادی دارد که با خطر جدی مواجه شود.

مهم‌ترین چالش برای ایالات متحده در قرن ۲۱ اصلاح نهادگرایی لیبرالیسم بر مبنای جریان‌های طبیعی به سمت اصلاحات می‌باشد. در این مسیر آمریکا برای دفعه سوم در زمان حضورش به نقش رهبری خود در شکل دهی به رهبری بین‌الملل که به صورت اصلاحات باز و قانون محور می‌باشد ادامه می‌دهد. این امر باعث می‌شود تا قدرت‌های نوظهور نهادگرایی لیبرال بتوانند منافع حیاتی خود را دنبال کنند. در نهایت این اصلاحات تضمین کننده ثبات نظم بین‌الملل جدید می‌باشد (Ivaneishvili, 2015: 1-3).

نظم بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم به وسیله متحدین پیروز از جنگ شکل گرفت. چارچوب قواعد سیاسی و اقتصادی لیبرال در یک شبکه سازمان‌ها و مقررات مجسم شده‌اند، و به وسیله دولت‌های قدرتمند شکل گرفته‌اند و تقویت شده‌اند.

۲-۳) تداوم نظم بین‌الملل لیبرال

نظم بین‌الملل لیبرال برای بقا باید ضعف‌های خود را تشخیص دهد و آن‌ها را برطرف نماید. در اینجا به توضیح سه مشکل به هم پیوسته موجود در نظم بین‌الملل لیبرال پرداخته می‌شود.

الف) مشکل مشروعیت:

برای نظامی که در آن قوانین و قواعد بین‌المللی اهمیت دارند، این قواعد باید به طور آشکاری در بین روسای آن و اکثر طرفداران قدرت مند آن مشاهده گردد. به طور مثال، ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ بر خلاف نظر کشورهای عضو سازمان ملل به عراق حمله کرد؛ این عامل ادعای ایالات متحده به عنوان مدافع اصلی نظام بین‌الملل قانون-محور را زیر سؤال برد.

ب) شرط عدالت و انصاف:

این عامل به شرط مشروعیت گرده خورده است. عدالت به این معنا است که نظم قانون-محور باید به نفع اکثریت و نه اقلیت فعالیت کند. این همیشه به عنوان یک مشکل مطرح بوده است.

مکتب انگلیسی:

امروزه نظم در سیاست جهانی از طریق هنجارها، قوانین و نهادهای جامعه دولتهای اروپایی تعریف می‌گردد. ویژگی متمایز یک چنین جامعه‌ای این است که وجود نظامها و فرهنگهای سیاسی مختلف در جهان را تأیید می‌نماید و تلاش می‌نماید تا همزیستی مسالمت‌آمیز کشورها در کنار یکدیگر را تسهیل نماید. جامعه بین الملل سعی می‌نماید تا از طریق اصل هنجاری شناسایی متقابل به این هدف دست یابد. بنابراین، هیچ کشوری اجازه ندارد در امور داخلی کشور دیگر مداخله نماید؛ و هر کشوری از این فضا برخوردار می‌باشد که راه زندگی خودش را همانگونه که انتخاب کرده است توسعه دهد. در واقع ساختار نظم بین الملل همین نکته بالا را دنبال می‌نماید. زیرا هر دولتی یک حاکمیت مستقل و اقتدار مرکزی دارد و اقتدار مرکزی که بتواند حقوق بین الملل را تحمیل نماید و دولت‌ها را مجبور نماید تا بر خلاف منافع ملی خود عمل نمایند وجود ندارد (Keene, 2002: 12-13).

هدلی بول به عنوان نظریه پرداز مکتب انگلیسی بر آن است که «نظم عبارت است از وجود رابطه‌ای که از درجه‌ای از الگومندی برخوردار است؛ یعنی روابط اجزا تصادفی نیست، بلکه وقتی نظم در برابر بی نظمی قرار می‌گیرد متضمن این معنا نیز هست که باید بتوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و اهداف را نیز در آن پیش برد. پس نظم امری اجتماعی است؛ در حیات اجتماعی اهداف اولیه‌ای وجود دارند که نظم باید بتواند آن‌ها را کم و بیش تأمین کند. حفظ حیات اعضا، تضمین وفای به عهد و حفظ مالکیت از جمله این اهداف می‌باشند. به نظر بول اگر جامعه داخلی جامعه است، نظام بین الملل نیز جامعه است زیرا اهداف اولیه خاص خود را دارد که عبارتند از حفظ خود جامعه مرکب از دولت‌ها، حفظ حاکمیت اعضا و حفظ صلح (میرفخرائی، ۱۳۸۵: ۱۶). هدلی بول به دنبال پاسخ به سؤالات اساسی می‌باشد. از جمله این سؤالات عبارتند از: (۱) نظم سیاست جهانی چیست؟ (۲) نظم چگونه در درون نظام فعلی تأمین می‌شود؟ (۳) آیا هنوز نظم دولت‌های حاکم تأمین کننده نظم جهانی می‌باشد؟

عناصر مبنایی رویکرد او به این موضوع، به نظم سیاست جهان مربوط می‌شود و نه همه آن. اول اینکه، نظم کیفیتی است که ممکن است در سیاست بین‌الملل به دست بیاید و یا به دست نیاید. دوم، نظم به عنوان یک وضعیت حقیقی و ممکن یا امور دولت‌ها می‌باشد و نه به عنوان یک ارزش و هدف. سوم، هدلی بول تحقیق خود را به موضوعاتی از قبیل ساختار سیاسی انسان یا نهادها محدود می‌کند و موضوعات ذاتی سیاست جهانی را در نظر نمی‌گیرد. چهارم، عدالت مستقل از سازمان و قوانین بین‌المللی وجود دارد.

نظم در زندگی اجتماعی

نظم به معنای تعدادی از چیزها که شامل برخی از اصول قابل تشخیص می‌باشد. به طور ویژه‌تر، به معنای یک الگویی که به نتیجه ویژه منجر می‌گردد، یک ترتیبی از زندگی اجتماعی که اهداف و ارزش‌های ویژه‌ای را ارتقا می‌دهد.

نظم بین‌الملل و نظم جهانی

نظم بین‌الملل به معنای یک الگوی فعالیت که اهداف اولیه و مقدماتی جامعه دولت‌ها را پیگیری می‌نماید. نظم جهانی نیز به معنای الگوها و مقرراتی از فعالیت‌های بشر که اهداف اولیه و مقدماتی زندگی اجتماعی در بین نوع بشر را به طور کلی پیگیری می‌نماید. این یک تعریف گسترده‌تر از نظم بین‌الملل می‌باشد (شامل نظام سیاسی جهانی گسترده‌تر که نظام دولت‌ها تنها بخشی از آن می‌باشد)؛ در سلسله مراتب ارزش‌های انسانی، اگر نظم بین‌الملل از ارزش برخوردار می‌باشد، به خاطر این است که یک ابزاری برای هدف نظم در جامعه انسانی می‌باشد. هدلی بول در ادامه بحث خود در خصوص نظم بین‌الملل این سؤال را مطرح می‌نماید که آیا در سیاست جهانی نظم وجود دارد؟ بول استدلال می‌کند که نظم بخشی از سابقه تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد. دولت‌های مدرن نه تنها نظام بین‌الملل را شکل داده‌اند و آن را ادامه می‌دهند بلکه جامعه بین‌الملل را نیز شکل می‌دهند.

ایده جامعه بین‌الملل

از لحاظ فلسفی سه دیدگاه در خصوص نظام بین‌الملل وجود دارد:

الف) سنت واقع گرایی هابزی: این نگرش به بیان جنگ کشورها علیه همدیگر با بازی حاصل جمع صفر می‌پردازد که در آن ما شاهد خلاء قدرت و اخلاق می‌باشیم.

ب) سنت جهان گرایی کانتی: در سنت کانتی اجتماع همکاری جویانه نوع بشر با بازی حاصل جمع غیر صفر وجود دارد که ضروریات اخلاقی یک جامعه جهان وطن گرا جایگزین نظام دولت‌ها می‌شود.

ج) سنت بین الملل گرای گروسیوسی: این سنت ما بین دو سنت قبلی می‌باشد. در اینجا دولت‌ها واقعیت عمده سیاست بین الملل را شکل می‌دهند و بازی تا حدودی سودمند گرا و توزیعی می‌باشد. در اینجا هم قواعد خردگرا و هم مصلحت گرا حاکم می‌باشد (Bull, 1977) هدلی بول پنج نهاد ایجاد کننده نظم در جامعه بین الملل را نام می‌برد که عبارتند از: موازنه قدرت، دیپلماسی، جنگ، حقوق بین الملل و نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ. البته، نظام موازنه قوا را به عنوان نهاد کانونی در نظر می‌گیرد که شرایط لازم برای فعالیت سایر نهادها را فراهم می‌کند. در ذیل به رابطه بین موازنه قدرت و هر کدام از این چهار نهاد ایجاد کننده نظم پرداخته می‌شود.

الف) حقوق بین الملل و موازنه قدرت

در خصوص رابطه بین موازنه قوا و حقوق بین الملل دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول موازنه قدرت را تقویت کننده حقوق بین الملل می‌داند. حقوق بین الملل می‌تواند از طریق شناسایی وجود جامعه‌ای از کشورها و قواعد همزیستی به حفظ نظم بین الملل کمک کند. موازنه قوا باعث می‌شود تا هیچ قدرت برتری شکل نگیرد و هیچ کشوری نتواند حقوق دیگر کشورها را نادیده بگیرد. دیدگاه دوم قائل به این است که موازنه قدرت همواره باعث حفظ حقوق بین الملل نمی‌گردد؛ بلکه در برخی مواقع باعث نقض آن می‌گردد. برای مثال، حمله پیشگیرانه علیه کشوری که ممکن است با هدف برقراری موازنه قدرت باشد، ناقض حقوق بین الملل است.

ب) دیپلماسی و موازنه قدرت

از قرن هیجدهم به بعد کشورهای اروپایی به گونه‌ای به هم پیوند خوردند که هر نوع تغییر مهم در یک کشور به طور غیر مستقیم بر کشورها دیگر نیز تأثیر گذار بود. بنابراین کشورها به دنبال گسترش مأموریت‌های دیپلماتیک در سراسر اروپا بودند تا از طریق آن بتوانند اطلاعاتی را در خصوص توزیع منابع قدرت نظامی حاصل نمایند. بدون کسب اطلاعات از دیگر کشورها ارزیابی موازنه قدرت از سوی کشورها کار بسیار دشواری می‌باشد.

ج) جنگ و موازنه قدرت

از نظر هدلی بول جنگ نیز می‌تواند به حفظ موازنه قدرت کمک کند. جنگ همواره ابزاری برای تأمین منافع مشروع و غیر مشروع بوده است. در اینجا لازم است تا روش‌هایی را برای نهادینه ساختن و محدود ساختن آن بیابیم. یکی از منابع مهم محدود کننده جنگ حقوق بین الملل می‌باشد. حقوق بین الملل جنگ‌ها را وارد چهارچوبی از قواعد می‌نماید. اگر یک قدرت نوظهور شکل بگیرد که استقلال دیگر کشورها را مورد تهدید قرار دهد، دفاع از موازنه قدرت مستلزم جنگ است.

د- نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ و موازنه قدرت

از نظر هدلی بول قدرت‌های بزرگ به واسطه موازنه قدرت و وجود یک جامعه بین‌المللی، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. قدرت بزرگ وقتی وجود دارد که حقوق و وظایف جامعه بین الملل را بپذیرد. این حقوق و وظایف در درون جامعه بین الملل قدرت‌های بزرگ را مهار می‌نماید. قدرت‌های بزرگ نقش‌هایی را می‌پذیرند که این نقش‌ها جامعه بین الملل را مدیریت می‌کند. نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ نیز از طریق اقدام دسته جمعی یا هماهنگ شکل می‌گیرد (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۵۰-۲۴۷). پس از منظر بول نظم بین الملل که در درون جامعه بین الملل به وجود می‌آید از طریق این پنج نهاد شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به تحولات شکل گرفته در تعریف از نظم بین الملل و هم‌چنین تحولات موجود نظم بین الملل در عالم واقع می‌توان نتیجه گرفت که نظم بین الملل برگرفته از نظریات حاکم در روابط بین الملل می‌باشد. نظم بین الملل در هر دوره‌ای فی‌نفسه و بالذات شکل نگرفته است؛ بلکه نقش نظریات حاکم در عرصه نظر و نقش قدرت‌های بزرگ در عرصه عمل در شکل‌گیری نظم بین الملل تأثیرگذار بوده است.

نظریه واقع‌گرایی کلاسیک با توجه به تأکید بر موازنه قدرت، باعث شکل‌گیری نظم بین الملل مبتنی بر نقش قدرت‌های بزرگ می‌گردد. قدرت‌های بزرگ به خاطر آنا‌رشی بودن نظام بین الملل همواره به دنبال موازنه قدرت در برابر یکدیگر می‌باشند تا از این طریق امنیت خود را حفظ نمایند. در واقع حفظ امنیت و بقا از طریق شکل‌گیری موازنه قوا، از جمله قواعد حاکم بر نظریه واقع‌گرایی می‌باشد که نظم بین الملل را شکل می‌دهد. بر مبنای نظریه نو واقع

گرایی نیز اگر چه کشورها به دنبال حفظ امنیت و بقای خود می‌باشند و نظام بین‌الملل آنارشی می‌باشد؛ ولی علاوه بر موازنه قوا بر هژمونی نیز به عنوان عامل دیگر شکل‌دهنده به نظم بین‌الملل تأکید می‌نمایند. ساختار هژمونیک می‌تواند از طریق شکل دادن به قواعد و توسعه رژیم‌های بین‌المللی قدرتمند نظم بین‌الملل را شکل بدهد. کما اینکه پس از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل ما شاهد این بودیم که ایالات‌متحده به عنوان یک قدرت هژمون (حداقل در بلوک غرب) رژیم‌های بین‌المللی قدرتمندی را شکل داد که بر اساس آن منافع خود را تأمین می‌کرد.

نظم جهانی لیبرال قدرت چانه‌زنی بیشتری را برای قدرت‌های بزرگ در عرصه جهانی فراهم می‌نماید. در خصوص نظم جهانی لیبرال می‌توان گفت که این نظم از یک ثبات نسبی نیز برخوردار است. درست است که ایالات‌متحده آمریکا بنیان‌گذار آن می‌باشد، ولی با افول هژمونی ایالات‌متحده اینگونه نیست که این نظم نیز از بین برود. چون قدرت‌های نوظهور بر اساس قواعد همین نظم در صدد اقتدار بخشی به قدرت نوظهور خود می‌باشند. این کشورهای نوظهور به دنبال افزایش اقتدار خود از طریق اعمال نفوذ از طریق نهادهای بین‌المللی لیبرال می‌باشند. به خاطر همین است که قدرت‌های نوظهوری مانند آلمان، هند و برزیل به دنبال عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل هستند تا از طریق آن بتوانند اعمال نفوذ کنند. اگر ایالات‌متحده به این قدرت‌های نوظهور اجازه حضور در این نهادهای بین‌الملل را بدهد ثبات نظم لیبرال نیز حفظ خواهد شد. درست است که در نظم لیبرال نیز مانند نظم واقع‌گرایی قدرت‌های بزرگ نافذ و تأثیرگذار هستند ولی در نظم لیبرال بر خلاف نظم واقع‌گرایی، نفوذ قدرت‌های بزرگ از طریق نهادها، سازمان‌ها و قواعد بین‌المللی اعمال می‌گردد. اگرچه این سازمان‌ها و قواعد بین‌المللی ساخته دست خود قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات‌متحده می‌باشند، ولی همین قواعد و سازمان‌ها در برخی مواقع مانعی بر سر راه اقدامات قدرت‌های بزرگ می‌باشد. اگر قدرت‌های بزرگ بر خلاف قواعد و هنجارهای بین‌المللی عمل نمایند مشروعیت آن‌ها زیر سؤال می‌رود. همان‌گونه که در مطالب بالا نیز اشاره شد ایالات‌متحده در سال ۲۰۰۳ بر خلاف نظر کشورهای عضو سازمان ملل به عراق حمله کرد. این عامل ادعای ایالات‌متحده به عنوان مدافع اصلی نظام بین‌الملل قانون محور را زیر سؤال برد. این در حالی است که در نظریه واقع‌گرایی هیچ‌گونه مانعی بر سر راه قدرت‌های بزرگ وجود ندارد و نظم بین‌الملل بر مبنای قدرت و موازنه قوا تعریف می‌گردد.

مکتب انگلیسی نیز اگر چه نظریه‌ای دولت محور می‌باشد ولی عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری نظم بین‌الملل را پیچیده‌تر از لیبرالیسم و واقع‌گرایی می‌بیند. مکتب انگلیسی پایبند به قواعد و هنجارهای بین‌الملل می‌باشد که این هنجارها از طریق جامعه دولت‌ها شکل گرفته است. یعنی نظم امری اجتماعی می‌باشد و پدیده‌ای ما قبل اجتماعی نیست. مکتب انگلیسی همان‌گونه که بررسی گردید یک تفاوت عمده با نظریات واقع‌گرایی و لیبرالیسم در خصوص نظم بین‌الملل دارد و آن اینکه یک تعریف موسع از نظم بین‌الملل را ارائه می‌دهد. نظم بین‌الملل بر اساس مکتب انگلیسی یک الگوی رفتاری می‌باشد که فعالیت دولت‌ها و نوع بشر را در بر می‌گیرد. مکتب انگلیسی یک تعریف گسترده‌ای از نظم در سطح بین‌الملل ارائه می‌دهد که نظام دولت‌ها تنها بخشی از آن می‌باشد. به خاطر همین است که برخی به جای نظم بین‌الملل در مکتب انگلیسی از نظم جهانی استفاده می‌کنند.

بنابراین، به‌طور کلی می‌توان گفت که مفهوم نظم بین‌الملل، از جهت بازیگران ایجادکننده نظم بین‌الملل و دامنه‌ای که نظم بین‌الملل آن را در بر می‌گیرد، تغییر و گسترش یافته است. نظم بین‌الملل در نظریه واقع‌گرایی از طریق قدرت نظامی که منجر به موازنه قوا می‌گردد ایجاد می‌شود. در اینجا دولت‌ها به‌عنوان تنها و اصلی‌ترین بازیگران ایجادکننده نظم بین‌الملل می‌باشند و دامنه نظم بین‌الملل در اینجا رفتار بین دولت‌ها را در بر می‌گیرد. در نظریه نواقع‌گرایی علاوه بر موازنه قوا، ثبات همونیک نیز باعث ایجاد نظم بین‌الملل می‌گردد. در اینجا دولت همون برای برقراری نظم بین‌الملل از رژیم‌های بین‌المللی برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌نماید که این رژیم‌ها به دیگر دولت‌ها تحمیل می‌شوند و کارکرد مستقلی از دولت همون ندارند. در نظریه لیبرالیسم علاوه بر دولت‌ها نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیز در ایجاد نظم بین‌الملل تأثیرگذار می‌باشند. نهادها و سازمان‌های بین‌الملل نیز در اینجا نقش مستقلی از دولت‌ها را ایفا نمی‌نمایند. قواعد و نظم بین‌الملل علاوه بر دولت‌ها بازیگران غیر دولتی را نیز در بر می‌گیرد. در مکتب انگلیسی نظم بین‌الملل را از طریق جامعه بین دولت‌ها ایجاد می‌گردد. در اینجا تنها قدرت نظامی و موازنه قوا ملاک نمی‌باشد؛ بلکه، هنجارها، قواعد و نهادهای مشترک نیز در شکل‌گیری نظم بین‌الملل تأثیرگذار هستند. نظم بین‌الملل در اینجا علاوه بر دولت‌ها و بازیگران غیر دولتی، انسان‌ها و ارزش‌های نوع بشر را نیز در بر می‌گیرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- بلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۸). **جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد**. در جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، چاپ دوم، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۴). **اصول و مبانی روابط بین‌الملل**، جلد اول، تهران: سمت.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۹). «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد؛ نظم موازنه محور»، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، سال دوم، شماره ۷.
- دیویتاک، ریچارد، دان، تیم (۱۳۹۰). **نظم در دانشنامه روابط بین‌الملل**، تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- میرفخرائی، سید حسن (۱۳۸۵). «آنارشی و نظم از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل»، **فصلنامه پژوهش‌های سیاسی**، سال سوم، شماره ۸.

ب) منابع انگلیسی

- Bull, Hedley. *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. New York: Columbia University Press, 1977.
- Cox, Robert W, (1981) *Social Forces, States and World Order: Beyond International Relations Theory*, *Mlennium-Journal of International Studies*.
- Ikenberry, G. John *The Future of the Liberal World Order*
- Ivaneishvili, Baia (2015), *Futre of Liberal World Order Can Liberal World Order Prevail in the World without American Hegemony?* *Journal of Social Sciences*.
- Keene, Edward (2002), *Beynd the Anarchical Society Grotius, Colonialism, and Order in World Politics*, *Cambridge University Press*.
- Zhai, Haoyu (2015), *Des International Order Ultimately Rely on States and Military Power?* available at: <http://www.e-ir.info/2015/04/22/does-international-order-ultimately-rely-on-states-and-military-power/>
- <http://www.nato.int/docu/review/2015/Also-in-2015/deterrence-russia-military/EN/index.htm>. Deterrence: what it can (and cannot) do.
- ++++ Theoretical Approaches to Conflict and Order in International Politics.